

# سه نقد بر

یکی از دغدغه‌های مهم بررسان و احد کودکزات فرهنگ و ارشاد اسلامی، جلوگیری از نشر کتابهایی است که به خشونت دامن می‌زنند و امنیت ذهنی کودکان را مخدوش می‌سازند. عده‌ای رمان جادوگرها اثر رولد دال را یکی از مصادیق خشونت و ترس شمرده‌اند و در مقابل عده‌ای آن را اثری مفید ارزیابی می‌کنند. از سه مطلبی که می‌خوانید دو مطلب اول، هر یک دیدگاهی متفاوت را دربر دارد و مقدمه‌ای است برای گفتگو در این موضوع. مطلب سوم، این کتاب را از زاویه اجتماعی بررسی کرده است. یادآور می‌شویم که نقد سیدعلی کاشفی خوانساری پیشتر در ماهنامه «کتاب‌ماه» منتشر شده است اما به دلیل سنجیت موضوعی با دو نقد دیگر، مناسب دیدیم که در کنار آنها درج شود.



## جادوگرها

نوشته: رولد دال. ترجمه: شهلا طهماسبی.  
کتاب مریم (وابسته به نشر مرکز). ۱۳۷۶

محمد محمدی

سیدعلی کاشفی خوانساری

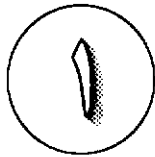
علیرضا کرمانی

# ولد دال، جادوگر روان شناس یا جادوگر ضد اخلاق

محمد محمدی

در حوزه ادبیات کودکان، «رولد دال» نویسنده‌ای به مفهوم واقعی کلمه، تابوشکن است. انگیزه اصلی «دال» در جادوگرها، ظاهراً جادوگری است؛ آن هم جادوگری سیاه اقا باید در جادوگرها بیشتر فرو رفت و آن را ژرفتر کاوید تا انگیزه نهایی او را کشف کرد. او در این داستان، دو انگیزه یا دو خط موازی را همزمان دنبال می‌کند. خط اول، در لایه رو ساختی اثر، ارائه کنشهای جادویی ماجراجویانه و طنز و هراس است و خط دوم که در ژرف ساخت اثر پنهان شده، جادوی قصه درمانی، براساس و متأثر از افسانه‌های پریان است.

به سبب اینکه گاهی خط دوم یا لایه ژرف ساختی اثر از نگاه آدم بزرگهای خیلی اخلاقی و اتوکشیده درک نمی‌شود، جادوگرها به عنوان داستانی زیانمند برای کودکان ارزیابی می‌شود. این نکته فقط خاص جامعه ما نیست. «دال»، در جامعه‌ای این داستانها را می‌نویسد که عمیقاً پایبند سنتهای محافظه کارانه اخلاقی است. برای همین، او در جامعه انگلیس نیز دشمنان زیادی دارد؛ دشمنانی در نظام آموزش و پرورش، مخالفانی در میان منتقدان، کتابداران و دست‌اندرکاران ادبیات کودکان و احتمالاً کلیسا. اقا «دال» می‌خواهد تابوهای جامعه‌اش را بشکند و این کار را در جادوگرها می‌کند. در زمانی که جنبش فمینیستی ریشه‌های نیرومندی در غرب پیدا کرده است، او



همه جادوگران را از جنس زنان معرفی می‌کند و به این ترتیب، سخنی خلاف عادت می‌گوید که چندان خوشایند این جماعت نیست. او در چارلی و کارخانه شکلات سازی نیز دشمنانی برای خود درست می‌کند؛ دشمنانی از قبیل اصلاحگران اجتماعی و به ویژه سوسیالیستهای انقلابی که دلشان می‌خواهد کودکان هم در جهان واقع، نظام بی‌رحم سرمایه‌داری را بشناسند. اقا «دال» همه این قواعد را به هم می‌ریزد و در سرزمین رؤیاهای چارلی بیچاره را صاحب کارخانه شکلات‌سازی می‌کند. بنابراین، اولین هنر «رولد دال» این است که تا می‌تواند در میان آدم بزرگهای دوروبرش دشمن درست می‌کند. ظاهراً این هنر او، با ترجمه کتابهایش، به ایران نیز سرایت کرده است.

اقا «رولد دال» در فانتزی جادوگرها چه هدفی دارد؟ او در این کتاب، به راستی دست به جادوگری می‌زند تا:

- گونه‌ای خاص از فانتزی را پی بریزد که در عین رو ساخت پرجاذبه آن، ژرف ساختی عمیق از نوع روان‌شناختی داشته باشد.
- جادوگرهای جامعه خودش را به بازی بگیرد.
- دوسویه از روان «مادر مثالی» را نشان دهد.
- با خلق اثری زیبا، به کودکانی که دوستش دارند و از تابوشکنی او لذت می‌برند، نزدیک و نزدیکتر شود.
- جادوگرها، گونه‌ای خاص از فانتزی است که به آن فانتزی ماجراجویانه یا فانتزی طنز می‌گویند. بدون در نظر گرفتن گونه داستانی جادوگرها، هر

گونه بحث درباره آن بیهوده است. از مشخصه این گونه فانتزی، خلق لحظه‌هایی است که کودک را به هیجان می‌آورد و از دنیای واقعی با قواعد خشک و سختش رها می‌کند. فانتزی ماجراجویانه، براساس

کودک هفت ساله یا شخصیت اصلی این داستان که در ظاهر کودکی خود «دال» است، این روایت را با مرگ پدر و مادرش شروع می‌کند. او در رابطه با مادر بزرگ و حوادثی که برایش اتفاق افتاده،



پیوند کنشهای توطئه، ترس و کشمکش پیش می‌رود. اما این داستان از این فراتر می‌رود و چاشنی هراس و خشونت را هم به همراه دارد. این ویژگی آخر، از سبک «رولد دال» در داستانهایی که برای بزرگسالان نوشته است، مایه می‌گیرد. زیرا او پیش از نوشتن برای کودکان، با نوشتن داستانهای کوتاه هولناک (Macabre short stories) برای بزرگسالان مشهور شد.<sup>(۱)</sup>

اما در پشت این روساخت ماجراجویانه، ژرف ساختی روان شناختی به چشم می‌خورد. زیرا

می‌گوید: "او مادر مادر من بود و من او را عاشقانه دوست داشتم... باید اعتراف کنم که من خودم را به او نزدیکتر از مادرم احساس می‌کردم... در آنجا بود که ماشین ما، در جاده یخزده شمال اسلو سُر خورد و توی یک دره سقوط کرد. پدر و مادر من در جا کشته شدند... وارد جزئیات آن بعد از ظهر وحشت‌انگیز نمی‌شوم. هنوز هم وقتی به آن حادثه فکر می‌کنم، تمام تنم از وحشت می‌لرزد. البته مرا به



خانه مادر بزرگم رسانند و او مرا محکم در بغل گرفت و سر دو تا صبح در آغوش هم گریه کردیم.<sup>(۱۱)</sup> بعد از این حادثه مادر بزرگ برای او قصه می‌گوید و این قصه گویبیا، در حقیقت قصه درمانی کودک بی‌پناهی است که قدرت کنش و تفکر از او گرفته شده است. گرانیگاه اصلی این داستان، در این نقطه نهفته است و اگر این موضوع درک نشود، روایت داستان، پر تناقض جلوه می‌کند و ممکن است پرسشهای روان شناختی معکوس، در ضدیت با این کتاب ایجاد کند. «دال» در طرح این داستان، نیم‌نگاهی هم به کارکرد روان شناختی افسانه‌های پریان داشته است که در پشت کنشهای گاه هراس‌انگیز آن، ساماندهی ذهنی کودک، مورد نظر است.

به علت عدم درک همین موضوع و در نظر نگرفتن ژرف ساخت نه چندان پیچیده داستان است که داستان بحث‌انگیز شده است. اما عصاره داستان، در همان چند پاراگراف اول و در روایت داستانی وجود دارد که ظاهراً مورد اعتراض هم قرار گرفته است. «مستزین چیزی که باید درباره جادوگرهای واقعی بدانید این است. با دقت گوش کنید. هرگز چیزی را که الآن می‌گویم از یاد نبرید: جادوگرهای واقعی، لباسهای معمولی می‌پوشند و سر و وضعشان کاملاً شکل زنهای معمولی است. آنها در خانه‌های معمولی زندگی می‌کنند و شغل‌های معمولی دارند. همین چیزهاست که گرفتن آنها را این قدر مشکل می‌کند. جادوگرها به قدری از بچه‌ها نفرت دارند که شما اصلاً فکرتش را هم نمی‌توانید بکنید. آنها آن قدر از دست بچه‌ها عاصی‌اند که دلشان می‌خواهد جلزولژ توی روغن سرخشان کنند.»<sup>(۱۲)</sup>

این ظاهر قضیه است. اما «دال» در پشت این جمله‌های طنز و هراس، به جنگ یک ترس تاریخی شده می‌رود: ترسی که بچه‌ها از جادوگرها دارند، آن هم جادوگرهای انگلیسی. شاید در ابتدا، باور

کردن این موضوع که انگلیس از خرافی‌ترین کشورهای جهان است، مشکل باشد. اما با مطالعه در فرهنگ این جامعه متوجه این حقیقت می‌شویم. در این زمینه کتاب جامع (Witch's Craft)<sup>(۱۳)</sup> (RITUAL MAGIC IN CONTEMPORARY ENGLAND) به تفصیل درباره سنتها و آداب جادوگری در انگلستان معاصر گفته است. بنابراین

۱- جادوگران / روندا دال / شهلا طهماسبی / مرکز / ۱۳۷۷ / ص ۸ و ۹

۲- همان / ص ۱

3- Witch's Craft / T.M. LUHRMANN / PICADOR / London / 1989.



جادوگرها در انگلیس معاصر، موجوداتی حی و حاضر هستند. آنها انجمن و تشکیلات دارند و می‌توانید تصور کنید که چقدر از «رولد دال» متنفر هستند. «رولد دال»، جادوگرها را با آن چهره‌های مرموز، اساس بازی قرار می‌دهد تا این ترس تاریخی شده در کودکان بریتانیایی را تخریب کند. جادوگرهایی که او در این داستان می‌آورد، از نوع جادوگران سیاه هستند؛ نوعی جادوگر که متکی بر نیروهای اهریمنی است، زیرا جادوگران، هم می‌توانند یاریگر باشند و هم شریر. جادوگرهای «رولد دال» شریر هستند، اما او این کار را با موعظه و پند انجام نمی‌دهد، بلکه از قلب دشمن (جادوگر) این کار را انجام می‌دهد. او برای این کار، جادوگرها را بی‌نهایت شریر و بجهنس و از جنس زن معرفی می‌کند.<sup>(۱)</sup> او این اصل را مطرح می‌کند که جادوگرهای زن را نمی‌توان حتی از مهربانترین زنان تشخیص داد. و این، تمام زنانی را که ممکن است نگران تربیت فرزند و در ضمن نگران خود باشند که مبادا از طرف فرزندشان به جادوگری متهم شوند، در برابر او قرار می‌دهد.

اگر قرار باشد داستان را در کوتاهترین حالتش تعریف کنیم، می‌شود گفت، روایتی است که در آن کودکی توسط جادوگران موش می‌شود، آن موش تمام جادوگران را موش می‌کند و بعد هم با کمک گربه‌ها، این موشهای جادوگر را در قلعه جادو نابود می‌کند. البته این موشی که دهها جادوگر را موش می‌کند، همان «رولد دال» بازیگوش است که در جریان موش سازی خود، به خیلی‌های دیگر هم سیخ می‌زند. او قواعد زندگی کودکان را که از طرف بزرگترها وضع شده، به هم می‌ریزد و چنان گستاخانه این تابوها را می‌شکند که گاهی باور کردنش برای ما مشکل می‌شود. مادر بزرگ، این زن دوست داشتنی داستان و در حقیقت عقل کلی که کودکان را در پناه گرم خود دارد، به کودک هفت ساله سیگار تعارف می‌کند و آن را دوی سرماخوردگی می‌داند. این یعنی شکستن آن قواعد خشکی که می‌خواهد کودکی صاف، سیخ و تروتمیز تربیت کند که اگر هم نوعش را دوست نداشت، مهم نیست. مهم این است که سرسفره از دستمال سفره استفاده کند، بداند چاقو و چنگال را در کدام دست دست بگیرد و از این قبیل آداب.

«رولد دال» نقش زنها را در این داستان، دوگانه می‌بیند. اصولاً جادوگرانی، بیانی از پیچیدگی و جود زن در ضمیر کودک است. تمام زنه‌ای داستان، بجز مادر بزرگ، جادوگر شریر هستند. مادر بزرگ، مادر اعظم است؛ همان مادری که «یونگ» از آن به عنوان «مادر مثالی» نام می‌برد. به نقل از «یونگ» صفات منصوب به «مادر مثالی» عبارتند از: «شوق و شفقت مادرانه، قدرت جادویی زنانه، فرزاندگی و رفعت روحانی که برتر از دلیل و برهان است، هر غریزه و انگیزه یاری دهنده، هر آنچه مهربان است، هر آنچه می‌پروراند و مراقبت می‌کند، هر آنچه رشد و باروری را در برمی‌گیرد...»<sup>(۲)</sup> اما این

۱- جادوگر/ ص ۲، ۳ و ۴

۲- چهار صورت مثالی / کارل گوستاو یونگ / پروین

می‌دهد و مادر بزرگ را به عنوان عقل کل و امنترین پناهگاه در پشت سر. کودک با نیروهای نیستی و مرگ روبه‌رو می‌شود که صورتک بر چهره دارند و شناخت آنها مشکل است. این صورتکها، همان صورتکهای «یونگ» است که بر چهره آدمها می‌بیند تا نهاد و ضمیر خود را پشت آن پنهان کنند. در حقیقت «دال» با این روساخت هیجان‌انگیز، عنصر بازی را که در نهاد کودک است، با عنصر روان شناختی پیوند زده است که واقعاً کار مشکلی است، و تنها در توان نویسندگان بزرگی چون خود اوست. کودکان عاشق این داستان هستند، چون آنها را به بازی هیجان‌انگیزی می‌کشاند که در نهایت نیز، پیروزی از خود آنهاست.

نتیجه نبرد بین این دو چهره، پیروزی مثبت «مادر مثالی» بر چهره منفی آن است. اما در این نبرد، نیروی اصلی، همان کودک است که با کمک مادر بزرگ، رسالت بزرگ نابودی جادوگران سیاه را برعهده می‌گیرد. اگرچه او در این نبرد به موش تبدیل می‌شود، اما این موش تازنین، میلیونها کودک را از موش شدن نجات می‌دهد و این معنای دگرذیسی فرائری (Transcendental) است که نام دیگر آن، عروج است. مادر بزرگ از او می‌پرسد: "عزیزم، مطمئنم از این که تا آخر عمرت موش هستی، احساس ناراحتی نمی‌کنی؟" "گفتم: اصلاً و ابداً. اگر کسی آدم را دوست داشته باشد، اصلاً مهم نیست که آدم کی باشد یا چه قیافه‌ای داشته باشد." (۲)



مادر مثالی، صفات منفی هم دارد که انکار تمام آنها را در جادوگران جمع کرده است. این صفات را «یونگ» این گونه می‌شمارد: "در وجه منفی خود، ممکن است به هر چیزی سری و نهانی و تاریک اشاره کند، مثلاً بر مفاک، جهان مردگان، بر آنچه می‌بلعد، اغوا می‌کند و مسموم می‌سازد و چون سرنوشت، هراس‌انگیز و گریزناپذیر است." (۱) حال اگر کنشهای جادوگران این داستان را بر صفاتی که «یونگ» برشمرده، منطبق کنیم، انکار «رولد دال» آگاهانه چنین کاری کرده است.

در این داستان، یک کودک قرار دارد که دست خادنه او را بی‌پناه کرده است و دو چهره از زن یا «مادر مثالی» نیز دیده می‌شود. این دو چهره در ستیز با هم قرار می‌گیرند. چهره اول که در مادر بزرگ تجسم یافته است، می‌خواهد که روان خرد شده کودک را بازسازی کند و آن طرف، نیروهای مرگ و نیستی قرار دارد که در تلاش هستند تا این کودک بی‌پناه را نابود کنند. مسیر ژرف ساختی داستان در حالی پیش می‌رود که این دو نیرو با هم درگیر می‌شوند.

جادوگر اعظم یا چهره منفی «مادر مثالی» به نحو خشنی از کودکان نفرت دارد؛ به گونه‌ای که در گردهمایی جادوگران می‌گوید: "بهتر هم راضی‌کننده نیست! من حداکثر در نتایج را می‌خواهم! بپتان دستور می‌دهم که تا سال دیگر که دوباره به اینجا می‌آیم، باید همه بچه‌های این کشور در نیست و نابود شده باشند، له شده باشند، چلانده شده باشند، از بین رفته و تلف شده باشند!..." جادوگر اعظم نیز نماد و تجسمی از همه نیروهایی است که کودک را در طول زندگی تهدید می‌کند: نماد گرسنگی، بیماری، بی‌پناهی، شکنجه و تهدید و دهها عامل دیگر.

جنگ دو چهره «مادر مثالی» در این داستان، با یک روساخت هیجان‌انگیز و مفرح همراه است. در این میان، نویسنده کودک را در دل ماجرا قرار